



## درس تفسیر سوره مبارکه طلاق - جلسه ۹

حضرت آیت الله العظمی جوادى آملی دامت برکاته

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

﴿وَكَأَيِّنْ مِنْ قَرْيَةٍ عَتَتْ عَنْ أَمْرِ رَبِّهَا وَرُسُلِهِ فَحَاسِبْنَاهَا حِسَابًا شَدِيدًا وَعَذَّبْنَاهَا عَذَابًا تُكْرَرًا﴾ (۸) فَذَاقَتْ وَبَالَ أَمْرِهَا وَكَانَ عَاقِبَةُ أَمْرِهَا خُسْرًا (۹) أَعَدَّ اللَّهُ لَهُمْ عَذَابًا شَدِيدًا فَاتَّقُوا اللَّهَ يَا أُولِيَ الْأَلْبَابِ الَّذِينَ آمَنُوا قَدْ أَنْزَلَ اللَّهُ إِلَيْكُمْ ذِكْرًا (۱۰) رَسُولًا يَتْلُوا عَلَيْكُمْ آيَاتِ اللَّهِ مَبِينَاتٍ لِيُخْرِجَ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَمَنْ يُؤْمِنِ بِاللَّهِ وَيَعْمَلْ صَالِحًا يُدْخِلْهُ جَنَّاتٍ تَجْرَى مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا قَدْ أَحْسَنَ اللَّهُ لَهُ رِزْقًا﴾ (۱۱)

سوره مبارکه «طلاق» که در مدینه نازل شد، هر چند بخش مهمی از مطالب این سوره درباره مسائل خانوادگی است مخصوصاً طلاق؛ لکن عناوین کلی دین را که توحید و پیروی از توحید، پرهیز از شرک و لوازم شرک را به همراه دارد. مستحضرید که زمان و زمین سهم تعیین کننده ندارند، این انسان است که آن زمان را می سازد آن زمین را می سازد. برکتی اگر در روز هست به وسیله آن حوادثی است که در آن روز اتفاق افتاده، برکتی اگر در یک زمین مخصوصی است به وسیله حسناتی که در آن زمین اتفاق افتاده است؛ البته ممکن است از آن جهت که زمان و مکان ظهوری در مراحل بالاتر دارند آن جا هم سهمی داشته باشند، ولی در نشئه طبیعت برکاتی از انسان بر عقیده صائب و عمل صالحی که دارد نصیب آن مکان می شود، نصیب آن زمان می شود. اینکه فرمود چه بسا قریه ای که که عاتی شد، ظالم شد، طاغی شد؛ یعنی اهل قریه. اگر گناه در گوشه ای از زمان و زمین باشد، قرآن به آن عصر

اسناد نمی‌دهد، به آن منطقه اسناد نمی‌دهد، ولی اگر مطلبی طرزی در آن زمان و زمین رواج پیدا کرد که همگانی شد، آن‌گاه قرآن کریم این مطلب را به آن مکان یا به آن زمان اسناد می‌دهد؛ نظیر ﴿وَاسْأَلِ الْقَرْيَةَ﴾<sup>۱</sup> جریان یوسف (سلام الله علیه) طوری شد که مصر باخبر شد از این پدیده؛ لذا می‌فرماید: ﴿وَاسْأَلِ الْقَرْيَةَ﴾، یعنی مطلب خیلی روشن شد که در و دیوار هم فهمید. اینجا که می‌فرماید: ﴿وَكَأَيِّنْ مِنْ قَرْيَةٍ عَتَتْ﴾؛ یعنی معصیت آن قدر گسترده شد که در و دیوار آلوده شد. گاهی در و دیوار طیب و طاهر می‌شود، مثل اینکه یثرب با آمدن پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) شده مدینه؛ حالا یا محور دین شد یا محور مدنیت شد و قافله کربلا (سلام الله علیهم اجمعین) که برگشتند به بشیر گفتند شما گزارش را به مردم مدینه بدهید، این دیگر نگفت: «یا اهل مدینه»، گفت: «یا أَهْلَ يَثْرِبَ لَا مَقَامَ لَكُمْ»<sup>۲</sup>؛ یعنی مدینه بعد از این جریان، به همان یثرب سابق برگشت، دیگر مدینه پیغمبر نیست با آمدن وحی و نبوت و امامت و رسالت، یثرب شده مدینه. اما اگر این مدینه برگردد تحت حکومت اموی قرار بگیرد، می‌شود همان یثرب زمان جاهلیت. «یا أَهْلَ يَثْرِبَ». بعد مدینه بودن آن را به جدش اسناد می‌دهند که «مَدِينَةٌ جَدُّنَا لَا تَقْبَلِينَا»<sup>۳</sup>. اگر فساد آن مردم زیاد بشود، خود این منطقه آلوده خواهد شد؛ لذا در قرآن کریم برای این قریه چهار وصف تلخ ذکر می‌کند، بعد معلوم می‌شود که سنگ و گل و در و دیوار مجرم نیستند، نامی از مردم آن منطقه می‌برد. می‌فرماید: ﴿وَكَأَيِّنْ مِنْ قَرْيَةٍ﴾ که اینها عاتی، ظالم، طاغی و متجاوز شدند ﴿عَنْ أَمْرِ رَبِّهَا وَرُسُلِهِ﴾. این طغیان و عتو و ظلم و استکبار را به این قریه نسبت داد، یک؛ بعد چهار وصف درباره اینها که پیگیری انتقام‌آمیز خداست را ذکر می‌کند می‌فرماید: ﴿فَحَاسِبْنَهَا حِسَابًا شَدِيدًا﴾، یک؛ ﴿عَذَّبْنَاهَا عَذَابًا نُكَرًا﴾، دو؛ ﴿فَذَاقَتْ وَبَالَ أَمْرِهَا﴾، سه؛ ﴿كَانَ عَاقِبَةُ أَمْرِهَا خُسْرًا﴾، چهار. اینها همه را به قریه نسبت می‌دهد. بعد برای

۱. سوره یوسف، آیه ۸۲.

۲. مثير الأحزان، ص ۱۱۲.

۳. بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج ۴۵، ص ۱۹۷.

اینکه معلوم بشود تمام محورها مردم آن سرزمین هستند نه خود آن سرزمین، می‌فرماید: ﴿أَعَدَّ اللَّهُ لَهُمْ عَذَاباً شَدِيداً﴾؛ یعنی اینکه ما گفتیم در و دیوار را عِقَاب کردیم، محاسبه کردیم، عذاب کردیم، منظور مردم این منطقه هستند و گرنه در و دیوار که عِقابی ندارند.

بنابراین اگر فساد مردم منطقه طوری باشد که گسترده باشد، این فساد را به خود آن محل، به آن زمان و زمین اسناد می‌دهند؛ نظیر اینکه اگر خبری به قدری قوی و غنی بود که همگانی بود، این خبر را به خود آن شهر اسناد می‌دهند، می‌گویند از شهر پیرس: ﴿وَاسْأَلِ الْقَرْيَةَ﴾ از بس مطلب یوسف (سلام الله علیه) در مصر گسترده شد که در و دیوار هم باخبر است.

بنابراین روشن است که منظور این چهار کیفر حساب شدید، عذاب شدید، وبال مهم، خسران، اینها مربوط به مردم آن منطقه است؛ لذا فرمود: ﴿أَعَدَّ اللَّهُ لَهُمْ عَذَاباً شَدِيداً﴾. در قبال این هم به مردم مناطق دیگر سفارش می‌کند، می‌فرماید: ﴿فَاتَّقُوا اللَّهَ يَا أُولِيَ الْأَلْبَابِ﴾ سخن در این نیست که شما شهرهای خوبی بسازید یا روستاهای خوبی بسازید. در و دیوار و سنگ و گل گناه نمی‌کند، اینها شاهد گناه مردم آن منطقه هستند و اگر یک وقت ذات اقدس الهی بخواهد کیفر کند، همان سنگ و گل را روی سر اینها خراب می‌کند، می‌شود زلزله. همین سنگ و گل هستند که اینها را زیر خاک دفن می‌کنند. این طور نیست که در و دیوار گناه بکند. در و دیوار شاهدان امر الهی هستند: ﴿وَكَأَيُّنْ مِنْ قَرْيَةٍ عَتَتْ عَنْ أَمْرِ رَبِّهَا﴾ که احکام شرعی است ﴿وَرُسُلُهُ﴾ که رهبری انبیا را فراموش کردند.

در بحث دیروز ملاحظه فرمودید جامعه را یک سلسله احکام فقهی اداره می‌کند و یک سلسله مدیریت رهبران الهی. احکام الهی قوانین کلی هستند، خود این قانون که قابل اعمال نیست مگر با تدبیر مدبران و مدیران دینی؛ لذا

فرمود: ﴿عَنْ أَمْرِ رَبِّهَا﴾ که حکم شرعی است، ﴿وَرُسُلِهِ﴾ که رهبری الهی است. اینجا که دارد: ﴿فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّىٰ يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ﴾،<sup>۴</sup> یعنی همین! در محاکمه‌ها، در مشاجره‌ها تو را باید حکم قرار بدهند. مشاجره را مشاجره گفتند به تعبیر لطیف شیخ طوسی در تبیان، دیگر مفسران هم فرمودند که اینها مثل درخت هستند درخت این طور نیست که هر شاخه‌اش مستقیماً رشد بکند کاری به شاخه دیگر نداشته باشد. در شجر این شاخه‌ها در هم هستند، این مشاجره از همین شجر گرفته شده است. اگر هر درختی تمام این خوشه‌ها و شاخه‌هایش مستقیم برود بالا این دیگر مشاجره نیست. پس مشاجره عبارت از آن است که اینها باهم اختلاف داشته باشند در هم بروند که از شجر گرفته شده است. فرمود: ﴿فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّىٰ يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ﴾؛ در مشاجرات و اختلافات تو را حکم قرار بدهند، آن وقت تو به «حکم الله» حکم می‌کنی.

پس یک «امر الله» لازم است و یک محکمه و مدیریت و مدبّریت دینی. پس آن چهار صفتی که فرمود ما محاسبه شدید کردیم، عذاب ناشناخته را بر اینها تحمیل کردیم، اینها هم پایان تلخ کار خودشان را چشیدند و عاقبت اینها هم خسارت بود، این عناوین چهارگانه مربوط به مردم آن منطقه است، به دلیل اینکه در بخش پنجم فرمود: ﴿أَعَدَّ اللَّهُ لَهُمْ عَذَابًا شَدِيدًا﴾. نه «ها». بعد هم فرمود: ﴿فَاتَّقُوا اللَّهَ﴾، اگر قریه عاتی و طاغی است، چه ارتباطی دارد که شما مردم را به تقوا دعوت می‌کنید؟ معلوم می‌شود که اهل قریه مراد هستند ﴿فَاتَّقُوا اللَّهَ﴾.

قرآن کریم بُر را و مغز را برای کسی می‌داند که از نظر معارف معتقد باشد و از نظر عمل، عمل صالح داشته باشد. فرمود: ﴿يَا أُولِي الْأَلْبَابِ﴾، در بخش‌های دیگر از عده‌ای به عنوان سفیه یاد می‌کند: ﴿لَا تُؤْثِرُوا السُّفَهَاءَ﴾،<sup>۵</sup> اینها ﴿وَوَ﴾

۴. سوره نساء، آیه ۶۵.

۵. سوره نساء، آیه ۵.

مَنْ يَرْغَبُ عَنْ مِلَّةِ إِبْرَاهِيمَ إِلَّا مَنْ سَفِهَ نَفْسَهُ ﴿١٣٠﴾؛ ۱۳۰. موحّد را لیب، عاقل و مانند آن می‌شمارد. کسی که از روش انبیای ابراهیمی (علیهم السلام) فاصله گرفته است آن را سفیه می‌داند. اگر به تعبیر سیدنا الاستاد (رضوان الله تعالی علیه) آن آیه و این روایت را بررسی کنید می‌بینید که یکی عکس نقیض دیگری است. امام فرمود: «العقل مَا عُبِدَ بِهِ الرَّحْمَانُ وَ اكْتُسِبَ بِهِ الْجَنَانُ»<sup>۶</sup> این یک قضیه است. عکس نقیض این قضیه این است که اگر کسی اهل عبادت نبود و آن عُرْضه را نداشت که بهشت کسب بکند عاقل نیست. «العقلُ مَا عُبِدَ بِهِ الرَّحْمَانُ وَ اكْتُسِبَ بِهِ الْجَنَانُ»، پس «ما لا یعبد به الرحمان و لا یكتسب به الجنان فليس بعقل» عکس نقیض قضیه این است که سلب محمول بشود موضوع، سلب موضوع بشود محمول. «العقل مَا عُبِدَ بِهِ الرَّحْمَانُ»، «ما لا يُعبد به الرحمان فليس بعقل» آن وقت این در می‌آید: ﴿وَمَنْ يَرْغَبُ عَنْ مِلَّةِ إِبْرَاهِيمَ إِلَّا مَنْ سَفِهَ نَفْسَهُ﴾. این به خوبی عکس نقیض آن است کسی که از روش ابراهیم خلیل فاصله بگیرد سفیه است؛ یعنی «ما یعبد به الرحمان» را نداشته باشد، «ما یُکتسب به الجنان» را نداشته باشد، سفیه است.

پس عاقل و سفیه در مکتب قرآن و عترت مشخص شد و اگر کسی آن راه انبیای ابراهیمی (علیهم السلام) را رفت می‌شود عاقل، می‌شود لیب؛ لذا قرآن از مؤمنین به ﴿أُولَى الْأَلْبَابِ﴾ یاد می‌کند. ﴿فَاتَّقُوا اللَّهَ يَا أُولَى الْأَلْبَابِ﴾. ﴿أُولَى الْأَلْبَابِ﴾ چه کسانی هستند؟ آن‌که دارای علم صائب و عمیق برهانی و عمل صالح دارد. ﴿الَّذِينَ آمَنُوا﴾ که ﴿قَدْ أُنْزِلَ اللَّهُ إِلَيْكُمْ ذِكْرًا \* رَسُولًا﴾ که در بحث دیروز گذشت. این رسول ﴿يَتْلُوا عَلَيْكُمْ آيَاتِ اللَّهِ﴾ در اینجا مسئله تلاوت را اوّل ذکر می‌کند که می‌گوید آیات مبینات است، بعد می‌فرماید کاری که الله باید انجام بدهد و می‌دهد واقعاً به وسیله رسول خود انجام می‌دهد. در آیت الکرسی دارد که ولایت الهی این است که ﴿اللَّهُ

۶. سوره بقره، آیه ۱۳۰.

۷. الکافی (ط - الاسلامیه)، ج ۱، ص ۱۱.

وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا<sup>۸</sup> چه کار می‌کند؟ ﴿يُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ﴾، اولیای الهی کسانی هستند که تحت ولایت حق هستند و خدا آنها را از ظلمت به نور خارج می‌کند. این ﴿يُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ﴾، چند وجه دارد که در همان آیت الکرسی مشخص شد. خیلی هم پیچیده نیست تا دیگران بگویند که مؤمنین، معصومین، اولیای الهی که سابقه سوء ندارند تا خدا اینها را از ظلمت به نور اخراج کند. اینکه در آیت الکرسی دارد: ﴿اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ﴾، اینها که روی نور فطرت هستند مؤمن‌اند یا معصوم‌اند اینها که سابقه سوء ندارند تا خدا اینها را از ظلمت به نور خارج کند! اینجا هم مؤمنینی که سابقه سوء ندارند، «و بلغوا مؤمنین» اینها سابقه سوء ندارند تا خدا اینها را از ظلمت به نور خارج کند. آن‌جا ملاحظه فرمودید که اخراج یک تعبیر محاوره‌ای است. اخراج دو قسم است: اگر جایی مأمن باشد که بیگانه راه نداشته باشد، اگر کسی بخواهد وارد بشود می‌گویند نرو که بیرون می‌کنند! این «نرو که بیرون می‌کنند» یعنی راه نمی‌دهند، نه اینکه به تو اجازه می‌دهند وارد بشوی بعد بیرون می‌کنند؛ این منع از ورود را هم می‌گویند اخراج. این تعبیری که مرحوم امین الاسلام یا سایرین دارند یک تعبیر محاوره‌ای است. اگر بیگانه‌ای بخواهد به محفلی برود می‌گویند نرو بیرون می‌کنند. نه یعنی اجازه می‌دهند که بروی بعد بیرون می‌کنند؛ یعنی راه نمی‌دهند، این را می‌گویند اخراج. اگر کسی مؤمناً در یک خاندان پاک به دنیا آمده، خدای سبحان آن توفیق را می‌دهد که او آلوده نشود، وارد حوزه گناه نشود و اگر - خدای ناکرده - در یک خانواده غیر موحدی به دنیا آمده و آلوده شد، توفیق الهی اگر نصیبش بشود، خدا او را از این ظلمت بیرون می‌آورد به نور.

«فَتَحْصِلْ أَنْ لِلْأَخْرَاجِ مُصَدِّقِينَ» یکی منع از ورود در ظلمات است؛ دیگری اخراج بعد از ورود و این کاری که مربوط به خداست که ﴿اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا﴾، انبیا، ائمه (علیهم السلام)، قرآن، روایات، زیارت، حرم همه اینها مظاهر الهی هستند هر کدام به نوبه خود که ﴿اللَّهُ جُنُودُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾<sup>۹</sup> این باعث می شود که انسان یا آلوده نشود یا اگر - معاذ الله - آلوده شد توفیقی نصیبش بشود که توبه کند. اینکه می گویند آب توبه! آب توبه! خود این توبه آب مطهر است و گرنه آنها تشریفات است که آدم وضو بگیرد، رو به قبله باشد، دو رکعت نماز بخواند، اینها تشریفات است و گرنه در هر جایی که هست بگویند خدایا آمدم، این می شود توبه؛ منتها به جد بگویند خدایا آمدم، این می شود توبه. «استغفر الله» گفتن و اینها که جزء تشریفات است جزء سنن هست. اگر کسی «رجع الی الله و تاب الی الله»، این در حقیقت توبه کرده.

پرسش: ...

پاسخ: البته، آن می شود ﴿زَادَتْهُمْ إِيمَانًا﴾<sup>۱۰</sup> که آیات دیگر است. ﴿رَبِّ زِدْنِي عِلْمًا﴾<sup>۱۱</sup> که آیات دیگر است. در آیات قرآن کریم آمده که ﴿إِذَا ثَلَيْتَ عَلَيْهِمْ آيَاتُهُ زَادَتْهُمْ إِيمَانًا﴾، این ﴿زَادَتْهُمْ إِيمَانًا﴾ مربوط به آن درجات برتر است؛ چه اینکه نسبت به مشرکین ﴿فَزَادَتْهُمْ رِجْسًا إِلَى رِجْسِهِمْ﴾<sup>۱۲</sup> یک کفر جدیدی است یک انکار جدیدی است یک مقابله جدیدی است که ﴿فَزَادَتْهُمْ رِجْسًا﴾، از آن طرف درکات یکی پس از دیگری است، از این طرف درجات یکی پس از دیگری است. آن که دارد: ﴿فَزَادَتْهُمْ رِجْسًا إِلَى رِجْسِهِمْ﴾، یا ﴿زَادَتْهُمْ إِيمَانًا﴾ که مسخره

۱. سوره فتح، آیه ۴.

۱۰. سوره انفال، آیه ۲.

۱۱. سوره طه، آیه ۱۱۴.

۴. سوره توبه، آیه ۱۲۵.

می‌کردند، این مزید درکات است که ﴿إِنَّ الْمُنَافِقِينَ فِي الدَّرَكِ الْأَسْفَلِ مِنَ النَّارِ﴾<sup>۱۳</sup> هم از آن طرف درکات است، هم از این طرف درجات.

﴿فَاقْتُلُوا اللَّهَ يَا أُولَى الْأَلْبَابِ﴾، دیگر با «واو» ذکر نکرده، «و الذین» نفرمود. این اولی الالباب همان «الذین آمنوا» است که این بدل آن اولی الالباب است. لیبب کسی است که مؤمن باشد مؤمن هم ملاحظه فرمودید به معنای معتقد به معنی کسی که می‌گوید: «أشهد أن لا اله» اینها نیست «آمن» که فعل ماضی است؛ یعنی «دخل فی المأمن»؛ یعنی وارد قلعه شد. چگونه وارد قلعه شد؟ «كَلِمَةً لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ حِصْنِي»<sup>۱۴</sup> وگرنه «آمن» به معنای «إِعتقد» نیست، «آمن» به معنای «أقر» نیست «آمن» به معنای «عِلِمَ» نیست؛ «آمن»؛ یعنی «دخل فی المأمن». کسی که وارد قلعه شد، می‌گویند وارد مأمن شد. این «آمن»؛ یعنی «دخل فی المأمن» ورود در مأمن همان «كَلِمَةً لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ حِصْنِي» است. مأمن در و دیوار که منظور نیست. این توحید مأمن است این اقرار به توحید مأمن است.

﴿يُخْرِجُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ﴾، حتماً یک رکن اساسی آن به عقیده برمی‌گردد، یک رکن دیگرش به عمل صالح برمی‌گردد. هر کار صالحی که وظیفه اوست. آن اعمال صالحی که محل ابتلای او نیست که از او تکلیف نخواستند. این کلّ در برابر کلّ است، این جمع در برابر جمع است. مردم باید به صالحات عمل کنند هر کسی تکلیف خودش را دارد از هر ظلمتی، چون همه این جمع‌ها در برابر جمع است. معاصی ظلمات است، طاعات سنگرها و نورهایی است که ظلمت‌زد است. هر کسی گرفتار هر ظلمتی است در قبالش نوری است که باید با آن نور از ظلمت بیرون بیاید؛ منتها نور انوار ندارد، ظلمات کثیر است، نور که کثیر نیست. یک نور در عالم است براساس

۱۳. سوره نساء، آیه ۱۴۵.

۱۴. عیون الاخبار، ج ۲، ص ۱۳۴؛ بحار الانوار (ط - بیروت)، ج ۴۹، ص ۱۲۷.



توحید که ﴿اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾. ما انوار در قرآن به صورت جمع نداریم، برای اینکه حقیقت که چند تا نیست، حقیقت همان «الله» است و آثار الهی و احکام الهی یکی است.

پرسش: ...

پاسخ: بله این مصداق را بیان کرده است. وگرنه لغت «آمن» به معنای «أَقْرَبُّ» یا «عَمِلَ» یا «عَلِمَ» که نیست.

پرسش: این کدام حدیث است؟

پاسخ: لغت معنایش همین است حدیث نمی‌خواهد، «آمن»؛ یعنی «دخل في المأمن»؛ منتها دخول در مأمن همین است که حضرت فرمود: «كَلِمَةُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ حِصْنِي» و گرنه مأمن قلعه‌ای باشد که انسان وارد آن قلعه باشد که نیست. این عقیده، این عمل به منزله قلعه است و گرنه لغت «آمن» به معنای «أَقْرَبُّ»، «إِعْتَقَدَ»، «عَلِمَ» اینها که نیست؛ «آمن»؛ یعنی «دخل في المأمن».

پرسش: ...

پاسخ: نه، لغت را اول بگیریم بعد از لغت برویم به سراغ قرآن و روایات دیگر، عربی مبین همین است.

پرسش: ...

پاسخ: نه همه هست؛ منتها این مأمن همه را داراست و گرنه مأمن به معنای در و دیوار که نیست. اینکه حضرت فرمود: «كَلِمَةُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ حِصْنِي فَمَنْ قَالَهَا دَخَلَ حِصْنِي وَمَنْ دَخَلَ حِصْنِي أَمِنَ مِنْ عَذَابِي»، یعنی همین! این حصن خدا، مأمن خدا، همین عقیده است و گرنه در و دیوار که نیست. حضرت هم در لغت تصرف نکرده، در مصداق بیان کرده که مصداق قلعه توحید است.

﴿فَاتَّقُوا اللَّهَ يَا أُولِيَ الْأَلْبَابِ﴾، اولی الالباب چه کسانی‌اند؟ ﴿الَّذِينَ آمَنُوا﴾، بعد این ﴿قَدْ أُنْزِلَ اللَّهُ إِلَيْكُمْ ذِكْرًا﴾،

در قرآن کریم خود قرآن را فرمود: نور است<sup>۱۵</sup> و ذکر است و اینها. ذکر هم یاد خداست و نام خداست و امثال آن.

گاهی ذکر ﴿إِنَّهُ لَذِكْرٌ لَّكَ وَلِقَوْمِكَ﴾<sup>۱۶</sup> هم در قرآن کریم آمده است؛ یعنی شما اگر بخواهی مذکور باشد نه منسی،

نام‌آور باشی، نامدار باشی، ماندگار باشی، باید دین داشته باشی. نه منسی باشی! پس هم نام خدا و یاد خداست؛

لذا قرآن ذکر است: ﴿فَسْتَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ﴾<sup>۱۷</sup> مصداق کامل آن اهل بیت (علیهم السلام) هستند بعد شاگردان آنها. هم

نام‌آور بودن و فراموش نشدن یک ملت به دینداری آن ملت است که فرمود: ﴿إِنَّهُ لَذِكْرٌ لَّكَ وَلِقَوْمِكَ﴾. شما حالا

نامدار شدی کسی که قبلاً نام شما را نمی‌برد و نامی از شما نبود؛ مثل اینکه قبل از انقلاب نامی از ایران در جهان

مطرح نبود. الآن کلّ جهان به برکت همین انقلاب و خون‌های پاک شهدا روی ایران حساب می‌کنند، ﴿إِنَّهُ لَذِكْرٌ لَّكَ

وَلِقَوْمِكَ﴾ برخلاف افرادی که منسی هستند که ﴿كَذَلِكَ أَتَتْكَ آيَاتُنَا فَنَسِيَتْهَا وَكَذَلِكَ الْيَوْمَ تُنْسَى﴾،<sup>۱۸</sup> ﴿نَسِيًا مِّنْهَا﴾

می‌شوند.

﴿قَدْ أُنْزِلَ اللَّهُ إِلَيْكُمْ ذِكْرًا﴾ که در سوره «نحل» هم به این معنا آمده است ﴿رَسُولًا﴾ که این بدل اوست. آن ذکر

همان امر خداست، رسول مدبّر و مجری فرمان الهی است. این رسول چه کار می‌کند؟ ﴿يَتْلُوا عَلَيْكُمْ آيَاتِ اللَّهِ﴾،

یک؛ آیات هم شفاف هستند، بین هستند. مطلبی که مبهم باشد بین نیست. بین یعنی این مطلب اول از مطلب دوم

فاصله دارد. اگر مرزبندی شد، می‌شود بین. می‌شود مبین؛ اما اگر درهم شد دیگر بینی ندارد می‌شود مبهم. حیوان

را هم که می‌گویند بهیمه، برای اینکه کارها و حرف‌هایش مبهم است. خدا می‌فرماید ما به انسان بیان آموختیم:

۱۵. سوره مائده، آیه ۱۵.

۱۶. سوره زخرف، آیه ۴۴.

۱۷. سوره نحل، آیه ۴۳؛ سوره انبیاء، آیه ۷.

۱۸. سوره طه، آیه ۱۲۶.

﴿عَلَّمَهُ الْبَيَانَ﴾<sup>۱۹</sup> یعنی او می‌فهمد که مطلب اوّل اوّل است، مطلب دوم دوم است، اینها را مخلوط نمی‌کند. اگر مرزبندی نشود، بین نداشته باشد، این می‌شود مبهم. اگر مرزبندی شد هر حرفی در کنار دلیلش جداگانه، هر مدعایی در کنار بینش جداگانه، بین یعنی بین! بین داشته باشد مرز داشته باشد می‌شود بیان. اگر نوشته کسی، گفته کسی بین نداشته باشد، مرزبندی نداشته باشد، این مبهم است. فرمود این مبینات است چرا این طور سخن می‌گویند؟ برای اینکه آنهایی که اهل ایمان هستند توفیقی عطا می‌کند که از مرز بیرون نروند. آنها که توفیق پیدا نکردند، توفیقی عطا می‌کند که از ظلمت بیرون بیایند، دفعاً و رفعاً هر دو مصداق اخراج از ظلمت به نور است که در همان آیت الکرسی مشخص شد. اختصاصی به رفع ندارد. آنی هم که نمی‌گذارد برود، او را می‌گویند نیرو بیرون می‌کنند. این یک تعبیر محاوره‌ای است.

﴿يُخْرِجَ الَّذِينَ آمَنُوا﴾، مربوط به اعتقاد ﴿وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ﴾، مربوط به عمل. چه زبان باشد، چه اعضا و جوارح باشد. ﴿مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ﴾، حالا اگر کسی حُسن فاعلی داشت، معتقد بود. حُسن فعلی داشت کار خوب کرد. آدم خوب، کار خوب. برخی‌ها آدم خوب هستند؛ یعنی معتقدند، اما کار خوب ندارند. برخی‌ها کار خوب دارند اما آدم خوب نیستند. اگر حُسن فعلی باشد کار خوب باشد اما آدم خوب نباشد که بهشت راهش نمی‌دهند. اگر کسی آدم خوب باشد ولی کار خوب نکرده باشد به آسانی بهشت نمی‌رود. این تا سوخت و سوزش را تحمل نکند نمی‌رود. این دو رکن یعنی حُسن فاعلی، یک؛ حُسن فعلی، دو؛ وقتی ضمیمه شد می‌شود عمل به این آیه: ﴿يُخْرِجَ الَّذِينَ آمَنُوا﴾، یعنی آدم خوب شدن. گوهر این شخص در اثر عقیده پاک شد. آن‌جا فرمود شرک رجس است: ﴿فَاجْتَنِبُوا الرِّجْسَ مِنَ الْأَوْثَانِ﴾<sup>۲۰</sup>، صنم و وثن رجس است، ریا هم رجس است یک نحوه

۱۹. سوره الرحمن، آیه ۴.

۲۰. سوره حج، آیه ۳۰.

شرک است، اینها رجس است. آن که طاهر است مؤمن است. فرمود: ﴿لِيُخْرِجَ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ﴾. حالا اگر کسی این دو رکن حُسن فاعلی و فعلی را پیدا کرد، ﴿وَمَنْ يُؤْمِنْ بِاللَّهِ﴾، حُسن فاعلی پیدا کرد؛ ﴿وَيَعْمَلْ صَالِحًا﴾، حُسن فعلی پیدا کرد؛ ﴿يُدْخِلْهُ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ﴾. البته ﴿خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا قَدْ أَحْسَنَ اللَّهُ لَهُ رِزْقًا﴾، درجاتی که برای مؤمنین هست یکی دو تا نیست؛ حالا هم اوساط از مؤمنان اینها کسانی هستند که ﴿جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ﴾<sup>۲۱</sup> هست. اوحدی از اهل ایمان گذشته از اینکه این را دارند، به لقای الهی هم بار می‌یابند که در پایان سوره مبارکه «قمر» این آیه گذشت که ﴿عِنْدَ مَلِكٍ مُقْتَدِرٍ﴾<sup>۲۲</sup>، دیگر واو ندارد عطف نکرده است. فرمود اینها هم جَنَّات و نَهَر را دارند هم در بارگاه رفیع «لقاء الله» بار می‌یابند. این ﴿عِنْدَ مَلِكٍ مُقْتَدِرٍ﴾ که نصیب هر کسی نیست. اگر کسی به آن مرحله اوحدی از اهل ایمان رسید این «عنداللهی» می‌شود؛ نظیر ﴿فَادْخُلِي فِي عِبَادِي \* وَادْخُلِي جَنَّتِي﴾<sup>۲۳</sup>.

پرسش: ...

پاسخ: همین اخراج به معنی دفع است؛ یعنی نمی‌گذارد که آلوده بشود. این در بحث آیت الكرسي مفصل گذشت که از نظر محاوره کسی که توفیق الهی دارد همیشه طیب و طاهر است، خدا نمی‌گذارد او آلوده بشود این دفع است «الدفع قسم من الاخراج كما أن الرفع قسم من الاخراج».

پرسش: فرمودید که ﴿رَسُولًا﴾ بدل یا عطف بیان است. می‌شود یک وجه دیگری هم ذکر کرد که ﴿رَسُولًا﴾ را صفت «ذکری» بگیریم به معنای اینکه خدا قرآن را نازل کرد ذکری که فرستاده شده است و صنعت استخدام را به کار بگیریم که ﴿يَتْلُوا﴾ ضمیرش بخورد به همان رسول منتها این بار معنای «رسول الله» را اراده کنیم.

۲۱. سوره بروج، آیه ۱۱.

۲۲. سوره قمر، آیات ۵۴ و ۵۵.

۲۳. سوره فجر، آیات ۲۹ و ۳۰.

پاسخ: حالا وقتی که ما خود رسول را به آن معنا می‌توانیم بگیریم چرا به استخدام که برخلاف ظاهر است عمل بکنیم؟

پرسش: ... ما باید بیاییم یگانگی بین قرآن و پیامبر را قائل شویم.

پاسخ: نه، این بدل اوست نه یکی است. بدل اوست یعنی این یک چیز است او چیز دیگری است. این ذکر است او مبین ذکر است، برای اینکه این تبیینش با ﴿يَتْلُوا﴾ هست، با ﴿لِيُخْرِجَ﴾ هست که چه کسی ﴿يَتْلُوا﴾؟ این رسول آن ذکر را ﴿يَتْلُوا﴾. تمام این کلماتی که بعد دارد: ﴿يَتْلُوا عَلَيْكُمْ﴾، چه کسی ﴿يَتْلُوا﴾؟ رسول! چه چیزی را ﴿يَتْلُوا﴾؟ آن ذکر را!

بعد فرمود: ﴿مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَمَنْ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَيَعْمَلْ صَالِحًا﴾، یعنی هر دو رکن را داشته باشد، ﴿يُدْخِلُهُ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا﴾، در جریان بهشت اختلافی نیست اگر یک اختلاف مختصری هست در جریان جهنم است که چه کسی مخلّد است چه کسی مخلّد نیست؟ ولی ابدی است، بهشتی‌ها هم ابدی‌اند؛ منتها ابدی بالغیر هستند و سال و ماه ندارد که چند میلیارد سال می‌مانند. اگر یک انسان یک موجود ابدی می‌شود؛ ابدی یعنی ابد که «لا نهاية له» انسان یک چنین موجودی است. اگر یک موجود ابدی است به هر حال ره‌توشه ابدی می‌خواهد. چه چیزی توشه ابد می‌تواند باشد؟ آنچه زمان و زمین‌بردار است که ابدی نیست. چیزی باید باشد که ابدی باشد که انسان با او در بهشت به سر برد و آن غیر از معارف الهی و ولایت اهل بیت و اعتقاد صحیح چیزی نیست. آنها هستند که ابدی هستند و سال و ماه بر نمی‌دارند: ﴿خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا﴾.

غرض این است که درباره بهشت هیچ اختلافی نیست که ابدی است، بهشتی‌ها ابدی هستند. اگر کسی مشکلی دارد همان «منقطع الاول» است و گر نه انقطاع آخر هیچ فرضی ندارد که کسی وارد بهشت بشود و - معاذالله - او

را از بهشت بیرون کنند. اگر کسی مشکلی دارد اوّل باید سوخت و سوزش تأمین بشود وقتی کاملاً طیب و طاهر شد آن وقت وارد بهشت می‌شود.

«و الحمد لله رب العالمین»